

کتاب گزاری

« من رویایی دارم که يك روز فرزندان بردگان پیشین و فرزندان برده داران پیشین قادر میشوند بر تپه های سرخ جرجیا کنار میز برادری با هم بنشینند . من رویایی دارم که يك روز حقا ایالت میسیسیپی ، ایالتی که از بیداد مردمان بر خود مپیچد ، ایالتی که از ضربه های ستمگری بیجان شده ، به مرغزار آزادی و داد بدل خواهد گشت .

« آن امنیت را که ، آشکارا ، در ماجراهای خارجی سراغ میکنیم در شهرهای پوسان خیش از دست میدهیم . بمبهای وی یتنام در خانه منفجر میشوند: آنها امکان پذیری و امید به امریکایی پاکیزه را نابود میسازند .

« خوب ، من نمیدانم اکنون چه روی خواهد داد . روزهای دشواری در پیش داریم . اما من ، به راستی ، از آن باك ندارم . زیرا من به ستیغ کوه رسیده ام ... من به آن سوی نگرسته ام ، و من سرزمین موعود را دیده ام . ممکن است من باشم به آن جانرسم ، اما ، میخواهم شما ، امشب ، بدانید که مردم ما به سرزمین موعود خواهند رسید .

رتال جامع علوم انسانی لوتر کینگ، پسر (۱)

Where Do We Go From Here: Chaos or Community ?

نوشته ی مارتین لوتر کینگ، پسر .

Harper & Row ، ۲۰۹ ص ، ۴/۹۵ دلار .

جنبش (۲) مرده است؛ انقلاب زاده نشده . کویچه ها خونین و شعله ور است ، اما دشوار که ببینیم چرا ، و غیر ممکن که بدانیم برای چه هدفی . دولت در هر زمینه بی اثر است و از اقدام در مدتی کوتاه یا دراز ناتوان .

نیروهای ارتش و پلیس گویی خشونت را فرو نمینشانند ، آن رامیانگزنند . میانجی ها

۱- شامگاه ۴ اپریل ۱۹۶۸ دکتر مارتین لوتر کینگ، پسر ، در ایوان جلوه ، اتاق ۳۰۶ ، اشکوب دوم ، مهمانخانه ی Lorraine ، ممفیس ، تنسی ، پیدا شد . رهبر جنبش حقوق مدنی به ممفیس برگشته بود تا ، به پشتیبانی از کارگران اعتصابی بهداشت شهر که نود درصدشان

زمینه‌ی کارگردن ندارند: نه‌منابعی در اختیارشان است، نه‌کسی پاسشان میدارد، و فصاحت بیان آنان در همه‌ی شوراها از سوی همه‌ی طبقات بی‌اعتبار گردانده میشود. واژه‌های قدیم بی‌معنایند، توضیح‌های قدیم نامربوط، درمانهای قدیم بی‌سود. این بدترین زمانهاست. این بهترین زمانهاست. تیره‌روزان سرزمین امریکا، اگر جنبشی ندارند، دست در دست‌گام بر میدارند، چنان‌که پیش‌از این هرگز بر نداشته‌اند. هیچ راه‌پیمایی، هیچ برج‌ای نشستن و هیچ تحریم کردنی تا امروز برای چنین انبوهی دست‌نداده. پوشش اجتماعی‌که آنان را به یکدیگر می‌پیوندند و نفس‌هاشان را تنگ میکند در باریکترین جای خود پاره میشود. شیوه‌های زیرکانه‌ی گزینش درونی برای استوار داشتن آن از شیوه‌های وحشیانه‌ی پایمال ساختن بهتر کار نمی‌کند؛ اگر این آرامشی در خود دارد بگذار بگوئیم، لیبرالیسم به‌دشواری از فاشیسم مؤثرتر مینماید. برتراز همه، احساسی هست که تداوم یک عصر، قطع شده است، که به یک نقطه‌ی اتکای نادر تاریخ رسیده‌ایم، و این‌که آنچه اکنون فرامیرسد بسیار از آنچه در پیش گذشته متفاوت میباشد.

زمان اندیشیدن نیست، زمانی‌ست برای فراخاندن. مسئولیت روشنفکر همان‌است که از آن سازماندهنده‌ی خیابانی، سرباز زننده از خدمت‌سربازی، یا سرخپوستی که خوراکش از ریشه‌هاست: سخن‌گفتن با مردم، نه درباره‌ی آنها. ادبیات مهم وارجمند، اکنون، چاپ‌شده‌های زیرزمینی‌ست، سخنرانیهای Malcolm، کارهای Fanon، سرودهای Rolling Stones و... باقی همه‌چون... مقاله‌ی «تایم» به گوش می‌آیند، توضیح‌دهنده‌ی همه‌چیز، درک‌کننده‌ی هیچ‌چیز، و تغییردهنده‌ی هیچ‌کس.

زنکی هستند، تظاهراتی را رهبری‌کنند.

افروشنونده، فکران فقر و بیکاری‌ی زنکیان، کینگ تا کیدی بسیار برحق یکسان دست‌مزد و استخدام، به‌عنوان گامی بلند در تلاش سیاهان برای آزادی، می‌گذاشت. «چه‌اثری دارد که بتوانیم در پیشخان خوراکی‌فروشی بنشینیم ولی نتوانیم یک‌هامبرگر بخریم؟»

طرح یک راه‌پیمایی برای دوشنبه ۸ اپریل ریخته شده بود. طرح ریزی‌یی برای اثبات این‌که میتواند تظاهراتی صدجویانه را به پشتیبانی‌ی کارگران بهداشت ممفیس رهبری کند - در بیست و هشتم مارچ تظاهر عدم خشونتیی به شورش کشید - و آن‌گاه راه‌پیمایی از طرف مقامات شهری ممنوع اعلام شد. روز سوم اپریل، کینگ و دستیارانش به ممفیس پریدند تا، بی‌اعتنا به فرمان، برای راه‌پیمایی آماده‌شوند. به‌شیوه‌یی هم، راه‌پیمایی‌ی ممفیس در حد زمینه‌ی اثباتی به‌کارگرفته میشد برای «اردو کشی مردم فقیر» که کینگ اجرای آن را در پایتخت طرح ریزی میکرد.

«ما معتقدیم که هرگاه این اردو کشی پیروز شود، عدم خشونت، باردیگر ابزار برتر تغییر اجتماعی خواهد گردید، و شغلها و درآمدها به‌دست بینوایان زجر کشیده سپرده خواهد شد. و اگر نشود، اعتبار عدم خشونت از دست میرود و کشور در کشتار همگانی می‌افتد.»

درون جنبش حقوق مدنی صداهایی عدم خشونت کینگ را به عنوان پوسیده و بیهوده به‌چالش می‌خواندند. اعتراض ممفیس از دید دکتر کینگ پاسخی بود به این چالشها. شش هزار نفر در راه‌پیمایی ۸ مارچ شرکت می‌جستند. بی‌شورشی در کار. و دل‌بستگی به‌چنین هدفهایی کینگ را به ممفیس کشاند.

مارتین لوتر کینگ یکبار نیروی سخن گفتن با مردم را داشت ، نیروی دیگرگون کردنشان را از راه فراخاندن تصویرهای انقلاب. اما وظیفه‌ی یک انقلابی ، برپاساختن انقلاب است (این را کسانی که چنان کرده‌اند میگویند)، و کینگ هرگز انقلابی نکرد . به اعتراف خود او، اوضاع امروز کشورهای متحد - برای مردم سفید و سیاه - از یازده سال پیش که تحریم اتوبوس را در منتگمری آغازید، بدتر است، تابستان شست و شش در یک می‌تینگ عمومی در شیکاگو «هو» ش کردند و پس از آن در حالی که بیخواب در بستر افتاده بود دانست چرا:

در مدت دوازده سال ، من و دیگرانی چون من ، نوید های درخشانی از پیشرفت داده بودیم. من در باره‌ی رویاهایم برای آنان موعظه کرده بودم. در باره‌ی روزی که بسیار دور نبود برای آنها سخن گفته بودم، روزی که آزادی خواهند داشت ، همه‌ی آنها که آنجا بودند ، در آن گاه. « آنان را واداشته بودم تا به امریکا ایمان داشته باشند و به جامعه‌ی سفید . امیدهای آنان اوج گرفته بود. سپس، آنان، هو می‌کردند زیرا امیدیدند ما قادر نیستیم به وعده‌های خود عمل کنیم. هو می‌کردند زیرا وادارشان کرده بودیم به مردمی ایمان داشته باشند که خود ، پی‌درپی، بی‌ایمان از آب درآمدند. به دشمنی گراییدند از آن که میدیدند رویایی که چنان زود و آسان پذیرفته بودندش به کابوسی بدل مگردید.

گناه کینگ زیادتر از ما نیست، هر چند از ما کمتر هم نیست. زمان از کینگ پیش افتاده و حوادثی او را در میان گرفته اند که در پدید آوردنشان غیر مستقیم کمک کرده اما نمیتوانسته پیش بینی شان کند. به نظر نمی‌آید نفوذ خود را دوباره به دست آورد. فرزانش او

سفر از آغاز با بدگمانی و تهدید نشان خورد. پرواز در اتلنتا، جرجیا، از بیم بمب به تاخیر افتاد. هواپیما روی زمین نگاه داشته شد تا کاوش کاملی از همه‌ی جامه‌دانها انجام گردد. بنا به گفته‌ی خلبان، هواپیما از آغاز زیر مراقبت قرار گرفت تا حادثه‌ی پیش نیاید. و، سرانجام ، حادثه‌ی پیش نیامد، جز پیدایی‌ی شایعه‌ها.

تهدیدها پیوسته همراهان آشنای کینگ بوده‌اند... روز سوم ایپریل، برای دوهزار نفر در ممفیس، سخن گفت. در باره‌ی تاخیر پرواز، در باره‌ی اعلام خلبان که «دکتر لوتر کینگ در هواپیماست» و در باره‌ی این که تهدیدها پیش از او به ممفیس رسیده بودند، آشکارا. و پذیرفت که روزهای آینده دشوار خواهد بود. «ولی من به ستیغ کوه رسیده‌ام. چشمهای من جلال در رسیدن خداوند را دیده است.»

نزدیک ساعت ۱۸ روی ایوان مهمانخانه آمد. بیشتر روز را به کنگاش با یارانش در اتاق گذرانده بود ، به کار کردن روی طرح « اردو کشی مردم بینوا » در واشینگتن . S. B. kyles ، کشیش ممفیس به اتاق ۳۰۶ رسید تا کینگ و دکتر رالف آبرناتی و دیگر کارکنان جنبش را برای شام به خانه‌ی خود ببرد. راننده، معاون کینگ... و Ben Branch

و هم شگردهای رهبریش محصولاتی بودند از جهانی متفاوت، از ارتباطهایی که دیگر فراهم نمیابند و چشمداشتهایی که دیگر معتبر نیستند. کینگ میانگاشت که اقتصاد سیاسی آمریکا قادر است توده‌ی زنگی فقیر را در متن اصلی جامعه جوش بدهد، تنها با فشاری اندک یا اهل آهسته‌ی. همچنان که لیبرالهای سفید لبه‌ی نازک گوه خواهند بود، حزب دمکرات کار گزار موثر دیگر گونی و یک ارتش رهنورد سیاهها نیشی برای بیدار کردن وجدان. رمز کار در پیدا کردن بهترین رزماری (Tactic) ها بود، ارائه دادن امکانپذیرترین برنامه‌ها و آراستن ایدآلیستی‌ترین چهره‌ها برای آن.

این مدتی به خوبی کار کرد. نظام زمینداری جنوب (که پیشاپیش پشتیبانی ناپذیر بود) آغاز به پاشیدن گذارد، رای دهندگان نامنویسی کردند، پیشخانهای خورا کفروشی همگانی شد و طرحهای حقوق مدنی به تصویب رسید. لیکن در پشت نخستین خطوط دفاع از جدایی دیوارهای سنگی استوارتری قرار داشت. جامعه‌ی که نژادپرستی (Racism) بدان تزریق یافته باشد رسم‌هایی را که بخشاینده‌ی پایه‌ی اجتماعی است به آسانی رها نخواهد کرد. ناهمانند نظام زمینداری در ژرفای جنوب، یک غلط تاریخی، نظام ملی سرمایه‌داری صنعتی و شکرآمیز، عملن، زخمناپذیر بود. راهپیمایی‌ها و سرودهای آزادی سود نمیدادند. شاید بنیادهای قدرت، دردلتای میسیسیپی با شنیدن غریو «دیگه نمیدارم کسی بم زوز بگه، به خود لرزیدند لیکن آن دیگری در ولایت COOK بی جنبش ماند. آن سلاحهای بهتری در اختیار داشت: یک برنامه‌ی ضد فقر، عمومی که عضو کنگره بود، شغلای دردسترس، و ذخایر بسیار فراوان رواداری. هنگامی که اینها از کار ماند، چنان که ماند، ارتشهای پلیس و سربازان برای حل نهایی آماده بود.

شاید کینگ، هنگامی که سه سال پیش از این (اوت ۶۴ م.) در انجمن دمکراتهای میسیسیپی در اتلنتیک سیتی خاموش نشسته بود وضع ناگوار خود را حس میکرد. حزب دمکرات که کینگ ایمان خودش را برای تغییر در آن مستقر ساخته بود، تقاضای آنان را برای گزیدن نماینده رد کرد؛ حزب قصد آن نداشت که موازنه‌ی قدرت را میان

«موسیقیدان، زیرا یوان توی توقفگاه انتظار میکشیدند.
کینگ به برنج فریاد کشید «امشب میخاهم برایم بخانی. میخاهم آن سرود را برایم بخانی،
(خدای مهربان، دستم را بگیر.) این را خوب بخان.»
شامگاه خنک بود و دوستی پیشنهاد کرد کینگ بالاپوشی برتن کند.
آن گاه، همچنان که کینگ ایستاده بر نرده‌ی ایوان تکیه داشت، برخورد یک گلوله از روی پابندش کرد و عقب سر به زمینش انداخت.

تاریخ این گلوله‌را، نه برای نخستین بار، به عنوان سندی جاویدان و پراوسپذیر برپوچی همه‌ی آن پندارهای ابلهانه و خندستانی معروف به «عدم خشونت» ثبت کرده است.
ساعتی بعد، دکتر مارتین لوتر کینگ، که امروز آزاردهندگان سیاهان ستایش میکنند، بر تخت بیمارستان سینت جوزف، ممفیس، مرده بود.
(۰ م)

۲ - این نقد در زندگی کینگ، بر کتاب او، نوشته شده و چه بسیار که خودش آنرا خوانده باشد. پیش از کشته شدنش آهنگ بازگرداندن و چاپ آن را داشتیم. ناتوانیها و دید نادرست کینگ باصراحتی و صداقتی که پسند واقعه‌گرایان تواند بود در این نوشته نمایان میشود، گذشته از نکته‌ها و مطلبهای دیگر در زمینهای کارهای اجتماعی زمان ما.

سیاهها و سفیدها درمی‌سی‌سی‌پی برهمزند. بدتر از همه، پیشتر اولان لیبرال حزب، هو برت هم‌فری و Walter Reuther سرگرم از تخم در آوردن بزرگترین جوجگان خود بودند، تا پوستهاشان را حفاظت کنند و منافع خیش را تأمین نمایند.

اگر این درس ناروشن بود، کینگ میتواندست نیم سال پس از آن ببیند که چگونه حزب صلح دست به کار بربری‌ترین جنگ امپریالیستی‌ی این قرن گردید. به بهترین طریقی میتواندست دریا بد که اقتضاهای سازمان اجتماعی که به جنگ کشید - سیاست‌ها و اقتصادهای ضد کمونیستی - موازی‌ی آنها بود که طبقه‌ی زیرین را در جای خود نگاه میداشت - سیاستها و اقتصادهای نژادپرستی. دست کم به این دریافت آغاز کرد که ویرانی‌ی اجتماعی در وی یقیناً، به نحوی، با پیشرفت اجتماعی در مین آشتینا پذیرند.

هنگامی که پیشرفت خوب بود، کینگ هنوز لیبرال‌های سفید خود را در اختیار داشت و راه پیمایان سیاهش را. اما بعد پیشرفت بد شد و بدتر میشد. لیبرال‌های سفید آشکارا دچار بدفهمی شده بودند یا اطلاع نادرستی داشتند. هنگامی که هدفهای «نهضت» جوشدادن سیاهان به جامعه و (بورژوا) گرداندن زنگیهای بی‌چیز بود آنان پشتیبانان خشنودی به شمار می‌آمدند. هنگامی که هدف رهائی، شعار قدرت به جای «آزادی» و نتایج به بار آمده پیچش و تشخ در جامعه‌ی بی بود که میخواستند سرسختانه حفظش کنند، لیبرال‌ها واپس کشیدند با گامهای راه پیمایشان و سپس چکهاشان. در همان زمان، و به همان دلایل، پایگاه سیاه کینگ آغاز به ناز کشدن کرد. با نبودن کار گزاران برای تغییر که پاسخگوی تقاضاهای او باشند، کالاهایی هم جهت تحویل نبود. این نبود که کینگ رزم‌اراییهایی نادرست برگزید، یا متفقانی نادرست اختیار کرد. او به سادگی و بدبختانه، به نتیجه‌گیریهای نادرست درباره‌ی دنیا رسیده بود. هیچ اتحاد صورت پذیر و هیچ برنامه‌ی قابل تصور حتا به زعم خود او نمیتوانست پیروز شود. تا آنجا که هدفهای او انقلابی بود، از نهاد های موجود ساخته نمیشد، و تا آنجا که انقلابی نبود، پیروان او بدان دل بستگی نداشتند.

پاسخ کینگ پرواز کردن در تمام جهات بود، به جستجوی پایگاهی تازه. تابستان ۱۹۶۶ به شیکاگو رسید با نوشته‌های کوتاهی در مطبوعات ملی و آهنگ‌های سنجیده‌ی احساسی در کوچه‌ها. پرتابگاه یورش او تشکیل جمعیت‌هایی بود برای «درهم‌کوبیدن محله‌های فقیر نشین». رزم‌آمایی (strategy) ی او سه نمود (پایه) داشت: شوراهای مستأجران زمیندارها را به ستوه می‌آوردند، راه پیماییهای توده‌ی (سپید و سیاه) مردم را بر میانگیزد، و سازمان دمکراتها در واشینگتن یک لایحه‌ی خانه‌سازی آزاد را از کنگره میگذرانند.

ظرف چند ماه اندک در هر سه تلاش شکست خورد. شورا‌های محلی تصادف از کارگرانی تشکیل شد که مسالهی ساختن پایگاهی استوار از مردم محل را درک نمی‌کردند. راه پیماییها نابهنگام و تازموده بود - اجتماع آماده‌ی پشتیبانی‌ی آنها تا پایان نبود - و کینگ ناگزیر شد در برابر فهرست بی‌ارزشی از وعده‌ها که هرگز انجام نمیشد، تسلیم Daley شهردار و دوستانش گردد. حزب دمکرات ملی قادر نبود لایحه‌ی برای خانه‌سازی

بگذراند ، هرچند از لحاظ نگرش ، رهبری لیبرال ترین کنگره ی سی سال گذشته را بر عهده داشت .

کینگ پس از شکست به گوشه یی باز نشست تا کتابش را بنویسد و فقط چند ماه پیش آفتابی شد تا جنگی را محکوم گرداند که نهضت او را در خود فروبرد . مانند همیشه ، سخنرانیهای او روان و جنباننده بود . اما ، باز هم ، مانند همیشه هرگز به قلب مساله نمیرسید . زیرا ، همانند به تاشك در آوردن برخورد نژادی ، دریافت او از جنگ از يك چشمانداز تاریخی و درك فرایند های جامعه تهیست . گویی چنین باور دارد که پیشرفت پرهیز ناپذیر است ، از آنجا که نیروی اخلاقی مجردی آنرا اجبار میکند . واقعیت (در کتاب او) به صورت رشته هایی از رویداد های فرعی دیده میشود : « هر نهضت انقلابی دارای قله هایی است از فعالیت متحد و دره هایی از مشاجره و در هم پاشیدگی داخلی . » زندگی درست يك چیز دوزخیست پس از چیزی دیگر .

آشتی دادن معیارهای اخلاقی کینگ با تاریخ او - و یا بی تاریخی او - کار آسانی نیست . تفسیر نویسان رسمی ، در این روزها دوست دارند از « نجات » کینگ و پاکیزگی انسانگرایی او سخن بدارند و سپس آه بکشند چرا دنیا پذیرای او نیست . اما دقیقتر است که بگوییم کینگ آمادگی دنیا نیست . معیارهای اخلاقی او از آنجا سرچشمه میگیرد که او هست ، و نه از آنجا که پیروان او هستند . مردم سیاه آمریکا برابر دهنه ی تفنگها قرار دارند ، با کسر وزن و در دورترین حاشیه های قدرت . ستایش کینگ از عشق ، و به هم پیوستن و عدم خشونت میتواند آنچه را که او « سنت یهودایی - مسیحی » مینامد در بر گیرد ، اما در کشورهای متحد این نسل ، آنها اساس خاصتهای يك کار فرماست ، خاصتهای اندرز دهندگان ناشرها و سیاستمداران . « آن سوی چهره را پیش بیار ، پیوسته يك معیار شخصی بوده است نه يك قاعده ی عمومی : برخی میتوانند خودکشی کنند اما مردم نمیتوانند . اخلاق ، مانند سیاست ، زلوله ی يك توپ آغاز میگردد .

در برابر صمیمیت معروف کینگ و امانت برترین که از خود می تراود ، چیزی فریبگر پیرامون نوای عمومی او وجود دارد ، و پیرامون کتاب او . و اتمن آن را چنان که هست نمیکوید ، بل چنان که میپندارد خاندانگان او میخواهند باشند . خاندانی او سفید خواهد بود و کتابش چنین مینماید که گویی قرار است بلند بلند در اجتماعات مذهبی حومه و ... خنده شود . کارهای قهرمانی زنگیهای آمریکایی را بازگو میکند ، مانند اختراع Jan Matzeliger که به پیدایش يك شرکت بزرگ چندین میلیون دلاری کفش ماشینی انجامید و Norman Rellieux که اختراعش پالایش شکر را منقلب گرداند . سپس از داستانهای تبعیض که بر خانواده اش رواداشتند سخن میگوید . آهنگ کلاهش از آن زنگی بی از طبقه متوسط است که همان گفتگوی کهنه در باره ی نژاد را با دوست لیبرال سفید خود داشته .

کینگ در پایان چند « برنامه » ی عملی پیش میگذارد ، برنامه هایی بیشتر برای قانونگذاری که یا تصویب نخواهد شد و یا اگر بشود به هیچ « دیگر گونی بنیادی در جامعه » ، که کینگ گاه به گاه اشاره میکند ، نخواهد کشید . فکر يك درآمد تضمین شده ی سالانه را دوست دارد ، انتخاب کارمندان بیشتری از میان زنگیها را ، مدرسه های بهتر ، شغل های زیادتر و سیانت حقوق . آنها هدفهای نفکبک ناپذیر هستند ، اما کینگ هیچ اندیشه ی واقعی

برای فراچنگ آوردنشان ندارد یا از این که به کجا میکشند. هرچند از دیگر گونیه‌های بنیادی سخن میدارد، حمایت بنیادی را نیز از نظر دور نمی‌سازد.

آنچه درکش از همه دشوارتر است - با یاد آوردن روی جلد‌های Time و جایزه‌ی نوبل - پرت افتادن کینک میباشد. تقریباً هفت سال پیش J. Baldwin در Harper's نوشت: «کینک از طریقی که هیچ زنگی پیش از او نتوانسته، مبارزه را به درون قلب افراد کشانده است و تصمیم در آن باره را به پاره‌یی از خاست افراد بدل کرده است... پس مسئولیت سنگین ادامه‌ی رهبری در این راه را که تعدادی کثیر به پیروی از آن تشویق شده اند، پذیرفته است. چگونه این کار را انجام خواهد داد، نمیدانم اما راهی را هم که بتواند، سرانجام، از بریدن باعادت‌ها، روش‌ها، نیرنگ‌های جنگی و ترس‌های گذشته پرهیز کند سراغ ندارم.»

شک بالدوین عاقلانه بود. بریدن پیش نیامده است و قلب هم دیگر میدان جنگ نیست. کینک... اکنون چنین به نظر می‌آید:

پرثمرترین راه ما ایستادن استوار است، بی‌خشونت پیش رفتن، پذیرفتن نامرادی‌ها و چسبیدن به امید. مصممانه از این که متوقفمان کنند سر باز می‌زنیم و این سرانجام راه کامروایی را باز میکند. با شناسایی لزوم رنج کشیدن به خاطر هدفی راستین، موقع انسانی‌کامل خود را به دست خواهیم آورد. برای نگاهداری خیش از تلخکامی نیازمند بصیرتی هستیم که در میان شکنجه‌ی این نسل فرصتهایی را ببینیم برای تراشیدن خودمان و جامعه‌ی امریکایی.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در تابستان ۶۷ میان شیکاگو و کلوندرفرت و آمد میکند. مبارزه به خاطر «درهم‌کوبیدن محله‌های فقیرنشین» را در شیکاگو رها کرده است. و به جای آن به «تکاپوی سبدنان» می‌پردازد، برنامه‌ی فشار اقتصادی علیه شرکت‌های بزرگ غذایی به منظور پیدا کردن شغل‌های زیاده‌تر برای زنگیها. رزماری‌یی همانندی در فیلادلفیا پیروزیهایی محدود در سالهای گذشته به بار آورده بود، اما فایده‌ی آن در جاهای دیگر چشمگیر نبود. از پایگاهی در شیکاگو، امیدوار است گماشتگانی روحانی در سراسر کشور به جنبش درآورد، گماشتگانی پیوند یافته با رهبری روحانی‌ی اودر جنوب که نهضت «تکاپوی سبدنان» محلی را شروع کنند و علیه شرکتهای بزرگ غذایی... به کار پردازند. نگرش (Theory) این است که گماشتگان روحانی بانمایندگان شرکتهای برای شغل مذاکره میکنند، اگر پیشرفتی به دست نیاید، دسته‌ها و گروههایی برای پاسداری راه انداخته میشوند، و هر گاه بایسته باشد، کالاها تحریم میگردند. در همان زمان، کارکنان کینک در شیکاگو از يك برنامه‌ی آموزش حرفه‌یی «قدرال» استفاده میکنند، تا پاره‌یی زنگیهای تعلیم ندیده‌ی کوچها برای تصدی مشاغل، اگر باشد، آماده گردند.

هیچ دلیلی در دست نیست که نهضت ملی و تکاپوی سبدنان، زیادتر از نهضت های محلی آن پیروز شود. سازمان خام است، از آن گذشته، بسیاری از انکارها قابل تردید. شغل های انگشت شماری که ممکن است پدید آید، وضع محله های زنگی نشین را به نحوی قابل ملاحظه تغییر نخواهد داد؛ در برد بیشترین، چندتن دیگر از مردم سیاه درون طبقه متوسط خواهند پرید، مثل مالکولهای زیاد حرارت دیده در ظرفی سرشار. بسیاری از شغلها به زنگی هایی خواهد رسید که یا آزمودگی و مهارت دارند... و یا در قله ی طبقه ی زیرین قرار گرفته اند - آنها که آماده ی پرشند. گروه های محلی که تقاضای شغل میکنند کلن تحت نظارت SCLC قرار میگیرند که با سوداگران سیاه در شهرها کنکاش دارد. در این کار نیازمندی اندکی به تشکیلات دائمی یا جنبش واقعی پیش میاید. «تکاپوی سبدنان» همگام افزایشی است در فصاحت بیان، ولی کاهش قدرتی بريك پایگاه وسیع بیش از هر چیز که کینگ تا کنون انجام داده، این برنامه در ابدي ساختن و حتا آرزو پذیر گرداندن وابستگی های اقتصادی کنونی کوشیده است. تنها دیگر گونگی آن، چپاندن چند چهره ی سیاه در پشت میزها یا باجه ها خواهد بود.

در کلوند، کارکنان کینگ سرگرم کار بر مبنای وسیعتری هستند، لیکن مبارزه ی او در آنجا تازه است، و چنان است گویی که از همان کمبودهای تجربه ی شیکاگو رنج میبرد: سازمانهایی بارئوس سنگین، عمل نابهنگام، گرایش به هدفهای کوچک (به جای جنبش). اگر آنجا خشونت در کار باشد، موقع کینگ بیشتر سبنجی و ناپایدار میشود. او سالها میان نگرانیهای سفید و خشم سیاه مانور کرده است. از یک سو به سفیدان میگوید تنها او میتواند محله های زنگیان را تحت نظارت گیرد، مشروط بر این که از کارش پشتیبانی کنند و کالا در اختیارش بگذارند تا رد کنند؛ از سوی دیگر به سیاه های زیر نفوذش، احتمالن، میگوید شوریدن به جایی نمیرساندشان و تنها اوست که میتواند آنچه میخواهند به آنان بسپارد. سازی پی پیچیده است نیازمند مهارت سیاسی انباشته و هر چند کینگ قواعد را به چشم میگیرد، امتیازهای بسیاری به دست نیاورده. سفیدان از باور داشتن او دست کشیده اند یا واقعن از توجه کردن؛ سیاهان به دشواری گوش به او میدهند.

چنان نیست که محله ی زنگیان به دیگری گوش میدهد. هیچ رهبر سیاهی که شهرتی ملی به دست آورده لهجه یی قابل درك ندارد. تنها رهبر ارزنده ی سیاه در این نسل انقلابی ملکم بود؛ Stokely Carmichael به این معیار نزدیکتر از دیگران است اما به اندازه ی کافی بدبین نیست که بتواند وحشت اساسی امریکای سیاه را به جنبش در آورد. کارمایکل نیز، همانند دیگر سازمان دهندگان SNCC سالهای نخست دهه ی ششم، هنوز وابسته ی فرهنگ سفید است. چه پیش میاید به هنگامی که فرزندی از کامو (Stranger) نوشته ی کامو) رشد مییابد؟ چیزی از صحنه پیرامون آنچه برابر همگان اجرا میکند به چشم میخورد؛ هر يك را شاهکاری از نیرومندی یا چیردستی مینمایاند. «ستاکلی کارمایکل، ستاره ی تلویزیون» نامی که دوستان SNCC در ۹۶۴ در میسیسیپی مینامیدندش. تا کنون دست کم اوقات بسیار خوشی را گذرانده است. جانشین او Rap Brown از لبخند کارمایکل خالی است و از درخشندگی شکنده ی او، اما گویی با تهیدستان کند گام سیاه جور تراست. شاید رواداشتن او بسیار خطرناک به نظر آید. میگوید تصمیم داریم این شهر را یکپارچه بسوزانیم. «مکاشه گرایش عادی گفتگو در محله ی زنگی نشین است، اما در

بیرون همچون اغتشاشی جنایی است. برون باید میان چیز فهمیدن از شنوندگان خود ویا روا داری از سوی دشمن یکی را برگزیند.

SNCC در زمستان ۱۹۶۷ تصمیم گرفت به درون شهرهای شمال حرکت کند و تشکیلاتی از آن نوع که در کشورهای سیاه نشین کمربندی جنوب داده بود به وجود آورد. هدفهای اعلام شده ی اردو کشی جنوب - انتخاب سیاستمداران ، درهما میختن مدرسه ها ، پیشبرد های اقتصادی - فراچنگ نیامد. لیکن سازمان در پدید گرداندن نمونه های تشکیلاتی اساسی و تازه برای اجتماعها پیروز شد. طرحهای می سی سی پی و آلاباما ناگهان به مردم احساسی بخشید از خودشان و قدرشان.

نمونه ها برای هدفهای درست و نادرست به یک اندازه خوب کار کردند. روشنفکرهای سیاه و سفید SNCC « مردم » روستارا همچنان که متشکل می ساختند شیفته میگرداندند. هنگامی که آدمهای سازمان بازگشتند ، اجتماع (Community) های محلی نیز واپسلفزید ، اگر نه به شیوه های قدیم زندگی که تا آن زمان داشتند ، به نوعی سازمانهای سیاسی که کمتر از پیش بینی جنوبیها گمراه مینمود.

نوعی Tammanyism سیاه ناهنجار در کشورهایی که SNCC و دمکراتهای آزادیخواه سخت فعالیت کرده بودند آغاز پیدایش گذارد. SNCC تا حدود زیاد بی تفاوت گردید ، و کارکنانش کم و بیش به ماندن در آن پیرامون و دیدن آثار بعدی بیعلاقه شدند. اردو کشی شمال هیچ گاه واقعن پیش نیامد. کارگران اندگی در چند شهر هنوز دنبال آنند ، لیکن تلاششان ناچیز است... از بهار ۶۷ سازمان فعالیت شدیدی را برای نیرو بخشیدن به محله های دانشگاهی سیاه آغاز کرده است. نه این که کارمایکل و بیشتر افراد SNCC بامردمی چون خود بهتر میتوانند ارتباط یابند. SNCC از دانشگاههای سیاه جنوب آغاز کرد و بازگشتش به آنها منطقی و سودمند است.

از دیگر سازمانهای « ملی » تنها « CORE » کوشش دارد که به لایه های زیرین « سیاهی » دست یابد. Floyd McKissick ممکن است نداند که دقیقن در کجاست ، اما در سال مدیریش دست کم کوشش خوبی به کار برد تا دریابد کجا باید باشد. خیلی زود دریافت که پایگاهش در طبقه ی متوسط سیاه و سفیدی که سازمان را تاشیده بود نیست. در ژرفای محله ی زنگیان است و در میتینگها ، سخنرانیها و برنامه های پسین. مک کبسیک کوشید تا بدانجا برسد. هنوز شهرهای انگشت شماری وجود دارد که در آنجاها CORE چیزی سرشناستر از یک نکته ی مورد اشاره ی روزنامه هاست.

عادت کرده ایم - حنا تعلیم یافته ایم - که دگر گونیهای اجتماعی را کار سازمانهای سیاسی آشکار بشناسیم. این دریافت محصول اتکا بر « وسیله ها » بیست که بایی اعتنایی متناسب حجم ظریف و استواری نهادهایی هستند که قرار است دیگر گون شوند. حزب آزادی آلاباما « Black Panther » بی ارزش شناخته شد ، از آن که نمیتوانست قدرت را به نحوی موثر در دست بگیرد. نمیتوانست ترتیب اجتماعی موجود را سرین و قطعن در سرزمینی وسیع برهمزند. احزاب - چه سنت پرست و چه انقلابی - تنها عوامل جنبش های اجتماعی انگار میشوند و اندازه ی آنان حائز اهمیتی حیاتی است.

مفهوم يك حزب سياسی ، يك تظاهر ، يك نشریه و یا يك سازمان، تصور می‌رود ، مستقیم با وزن آن در ارقام خام مربوط گردد.

اما این دریافت، تا اندازه‌ی، دروغ‌گودرآمده است. در چند سال گذشته دگرگونی‌هایی رویداده است که تئوری اعداد را از پایه ویران می‌کند. احزاب سیاسی باعث آن نشدند که تا نکها در جولای - در قلب بزرگترین شهرهای ملت به غرش درآیند ، آنها سربازان را هزار هزار بیرون نیاوردند و نه برابر میلیاردها دلار اموال را تباہ کردند. چیزی بسیار زیرکانه‌تر در کار رویدادن است، بسیار بسیار دشوارتر از آن که در زمان یا مکان جایگیرد. سازمان‌های «حقوق مدنی» ، عنوانهای درشت روزنامه‌ها در سال پیش، نظاره‌کنندگانمانند دیگر افراد ما هستند، بگذریم از این که اندرزگویی‌شان تا کجا میرسد یا در کار چاپ و نشر چه مایه پیگیری دارند. سیاستمداران سیاه، از صلح جویان تارزمنده‌ها ، باید آنچه میتوانند بکنند تا در صحنه بمانند. John Conyers نماینده‌ی دترویت - ستوده به عنوان نمونه‌ی نسل نو - همان اندازه به منطقه‌ی جنگی خیش بی‌ارتباط است که William Dawson نماینده‌ی شیکاگو به شیکاگو. تاریخ با سرعتی گردن‌شکن پیش می‌رود...

حتا کنفرانس نیروی سیاه در جولای ۶۷ در Newark دو هفته دیر کرده بود. همه‌ی تلاشها و گردآوریهای دشوار اتحاد هنگامی که نتواند پیروانی در کوچه‌ها فراهم آورد پیمانی بیهوده است. بسیاری از تکیه و تاکیده‌ها بر سیاهی بازی بود. کنفرانس در مهانخانه‌های مردان سفید و کلیساهای مردان سفید تشکیل گردید و شرکت‌های بزرگ از آن سفید پوستها (تلفن بل مثلن) هدیه‌ها و کمک‌هایی به آن دادند. بیشتر شرک‌کنندگان در فهرست پرداختهای سفیدان بودند. اگر آنها میخواستند در جایی باشند که عمل بود میتوانستند به داخل محله‌ی سیاهان نیوآرک ، هشت ساختمان آن طرف Military Park Hotel بروند، همه سوخته و تاراج شده و ریزریز، نتیجه‌ی پنج شب خشونت. در آخرهای کنفرانس چند نفر دیداری از سرواکننده به عمل آوردند و بسیاری به تماشای منظره‌ها رفتند. هیچ يك در هنگامی که میباید، در روزهایی که «نیروی سیاه» در کوچه‌ها تجسم یافته بود، نیامده بودند. هنگامی که کنفرانس تشکیل شد هیچ نقش یا اثری بر انقلاب سیاه نداشت، انقلابی که نمایندگان کنفرانس چنان باوقار سرود ستایش را میخواندند.

و چنین همه‌ی آنچه تا کنون رویداده پیشدرآمدی است - نه نخستین گامهای نردبانی دراز با پایه بندی‌ی مساوی بل مقدمه‌های نظامی دیگر از رویداد اصلی. مانورهای پنج سال گذشته بنا به انکاره‌ی کینگ پیشا پیش خبر میدادند که نظام امریکایی میتواند در هر حال تقاضای طبقه‌ی زیرین و آنها را که از خود بیگانه ساخته ، جذب و حل کند. اکنون، در این تابستان (۱۹۶۷) ما همه میدانیم که نمیتواند. به نظر میرسد آنها که از میان صندلیهای قدرت صحبت میکنند ، کوچکترین خبری از این تقاضاها ندارند و بسیار کمتر میدانند که چگونه آنها را برآورند. Gerome Cavanaugh از (دترویت) «ترقیخواه» ترین شهردار کشور است ؛ میدان جنگش خونین‌تر از آن Sam Yorty. « کارکران متحد خودرو » در دترویت کوشید زنگی‌ها را در اجتماع اقتصادی جوشده ؛ هیچ اتحادیه‌ی بزرگ دیگر در آن زمینه ، چنان سودمند نخواهد بود. برنامه‌های ضد فقر ، استخرهای شنا، رفت و آمد آزادانه به زمین بازی ، کمک به آموزش ؛ اگر اینها برای پیشگیری

از شورش بود شکست خورد .

مارتین لوتر کینگ و « رهبران »ی که خاهان عدم خشونتند ، CORE سیاستمداران سیاه ، SNCC همه از مرحله پرتند . دشواری در کوچه های دترویت ، Plainfield ، نیوآرک ، کمبریج ، مریلند است . آنجا پاسخی از سوی دولت داده نشده زیرا پاسخ قانع کننده نمیتواند وجود داشته باشد ، مگر فروکوبیدن و بازجویی مردمی که با عمل خود قانونی بودن دولت را به دادرسی خوانده اند . جنبشی که در سانفرانسیسکو فعالیت دارد به تازگی گفته بود ، « نام بازی هرج و مرج است ،

اما کاملن چنان نیست . در شورش روشهای دیگری هم جز آنچه مطبوعات و مردم بیرون توانستند ببینند وجود داشت . تاراجگری از روی قصد بود : بهترین کالاها نخست رفت ، و اغلب ، کالاهایی که کمتر ارزشندگی داشت دستنخورده ماند . آنچه که ناظران شورشی نامشخص نامیدند ، ویران ساختن عمدی و گزیده ی فروشگاههای سفید پوستان بود وسیله ی هزاران نفر از مردم . مثلن در نیویورک حتا به يك (فروشگاه) Soul Brother حمله نشد مگر از جانب گزمکان . این نوع وحدت قصد (هریک یا دونفر از تاراجگران ممکن بود به فروشگاه بازرگان سیاهی یورش آورده باشند ، لیکن نیاورده بودند) مینمایاند که شورش در پشت اعمال در هم ریخته ی جمعیت هدف و اصالتی داشته است .

Hughes فرماندار نیوجرسی و شهردار دترویت هر دو میگفتند از روح خوشگذران و هوسباز محله های زنگی نشین خیش به دهراس ، افتاده اند . آنها ، همچنان که تاراجگران دستگاههای تلویزیون و کالاها را بیرون میریختند ، وحشتزده نگاه میکردند . اما ، به شیوه یی شگفت ، این واکنشها ممکن است دقیقن همان چیزی باشد که تاراجگران آهنگ پدید کردنش را داشته اند . زندگی محله ی زنگی نشین پیوسته کاریکاتور حقیری بوده است از ارزشهای طبقه ی متوسط : کادیلک صورتی رنگ که به اقساط خریداری شده ، تلویزیون در هر ساختمان پر جمعیت ، میخارگی افزون در شبهای یکشنبه ، درست همان طور که در باشگاهها میکنند . شورشها نیز ماده گرایی ی پیرامون را به ریشخند گرفتند و خشونت قانونی را که به نام دولت ارتکاب مییافت . به مردم سیاه میگویند کالاها را انباشته کنند و دشمنان سرزمین را بکشند . مردم نیز به شیوه یی که خود میدانند چنین میکنند . از دور که تماشا شود ، شورشها صحنه هایی بود از تئاتر اخلاقی وسیع و خود به خودی که بازیکنهای چریک آن را در تنها تماشاخانه ی واقعی به مورد اجرا گذاردند .

در شورشها مفهومی وجود داشت ، و نوع تازه یی سیاست ابتدائی از میان محله های زنگی نشین وسیله ی شورشها در این تابستان پدید آمد . رهبران سیاه خیابانی خشنی مانند قهرمانهای محلی سر بر آورده اند . قهرمانهایی که هر چند نه کسی با آنان مصاحبه میکند و نه از گرد کنندگان پول در حومه ها تقاضایی دارند ، قانونی و نیرومندند . اولین موج از Watts پدید شد - Brother Crook , Tommy Jacques ، و یک دوجین دیگر . اینها پیش از تابستان ۱۹۶۵ عربده جویان خیابانی بودند : اکنون سازماندهندگان سیاسی تازه در محله ی سیاهان لوس آنجلس . نظایر بیشتر از نیوآرک و دترویت بیرون میایند . نیمی چریک و نیمی نگهبان سیاستمداران یا پادو . اینها میان تشکیلات و انقلاب کار میکنند ، در جستجوی طریقه یی که اقلیتی تلخ و بسیج شده بتواند نظامی را تغییر دهد که میداند

هرگز چنانکه هستند نمیپذیردشان. بازی اعداد را خار میدارند و از درنکیدن برای شرایط مساعد پرهیز میکنند. به آنها گفته شده که نومیدکننده است اما کارشان از امیدواری گذشته. رزمایی این است که مردم را در جنبش نگاهدارند و سرگرم کار، سر و صدا راه بیاندازند و پیوسته از دیگران دوری گزینند. آرام آرام دیگران هم در محله‌ی زنگیها یاد میگیرند که همان کارها را بکنند. هنوز صحبتی از سازمان‌های انقلابی نیست؛ و نمیتواند باشد از آنکه هیچ زمینه‌ی انقلابی وجود ندارد، در این زمان فقط تقریب‌کاری میتواند در کار باشد. در برد بیشترین ممکن است سازمانهای تازه‌یی برای محله‌های زنگی نشین پدید گردد، مدرسه‌های جمعی، انجمن‌ها، اتحادیه‌های مستاجرین، نگهبانان پلیس، گروههای کار. نکته‌ی امروز توسعه بخشیدن اساسی به مردمسالاریست، و این کار در برگیرنده‌ی سفیدها نیز همانند سیاهها میشود.

شورش‌های جولای (۱۹۶۷) کاری را به انجام رسانید که مدت سی سال هرامریکایی آن را غیرممکن میدانست: کارهای گروهی، جامعه را تسکان داد و حکومت آرام را به بن بست کشاند. سیاهان تهیدست مرکز صحنه را از دست برگزیدگان لیبرال به درآوردند، که به معنای از همپاشیدگی‌ی نظام قدیم است. بیدرنگ روشن میشود که دوران خطرهای بزرگتر در کار آغاز شدن است. دستکاه سیاسی به فراخی به راست خاهدگرایید و ضربه گیرها - کمیته‌ی شهروندان ذیمعلاقه، مدافعان جدایی، سیاستمداران لیبرال که پوششی به چپ میدهند - ممکن است از میان بروند. آنان که در کوچه‌ها کار میکنند به ائتلاف تازه‌یی نیاز دارند تا پشت سرشان تقاضای پرهیز ناپذیر سرکوبی را جذب کند.

جنگ داخلی و جنگ خارجی در این تابستان دست به دست هم داده‌اند که لیبرالیسم را، در خرده‌ی رسمیش، از میان بردارند. سوگواران اندکند. اکنون مشغله‌ی فوری‌ی مغزهایی که از اساطیر قدیم‌رهایی یافته‌اند تجسم بنیانگذاری‌ی جامعه‌ییست که نیازی به امپریالیسم و انگیزه‌یی برای شورش نداشته باشد. دست کم اکنون میدانیم که حتا اگر همه‌ی برنامه‌های مارتین لوتر کینگ اجرا شوند و همه‌ی اصلاحات شهردار دترویت جامعه‌ی عمل پیوشند و جامعه‌ی بزرگ آن چنان که توصیف میشود پیش چشم ما موجودیت یابد، باز هم چریکها وجود خواهند داشت.

نوشته‌ی : Andrew Kopkind

ترجمه‌ی : ه. کلک استوار